

بسمه تعالى

منتخب واژه های کاربردی

در

قرآن کریم

دکتر علی غضنفری

ابق آبق گریختن اباق العبد عبد آبق اذْ أَبْقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَسْحُونِ صافات ۱۴۰ وقتی یونس(ع) به سوی کشته باری فرار کرد.

اَرْ اَرْ جوشیدن شدید اَرَتِ القدر دیگ به شدت جوشید؛ اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُّهُمْ اَرَأً مريم ۸۳ ما شیاطین را بر کفار فرستادیم تا آنان را به شدت به سوی گناه تحریک کنند.

اَصْرٌ اَصْرٌ بستن به زور اَصْرَتُهُ او را حبس کردم مَا صَرِ محل بستن کشتی، لنگرگاه وَيَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ اعراف ۱۵۷ پیامبر بارهای سنگین و زنجیرها را از دوش اهل کتابی که پیرو وی شده است، بر می‌دارد.

- سنگینی لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا بقره ۲۸۶ سنگینی بر عهده ما نگذار.

- عهد مؤکد ءأَفَرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي آل عمران ۸۱ خطاب به انبیاء و پیروان آنها؛ إِصْر طناب و میخ خیمه آیصَر بالشتك روی شتر برای نشستن.

اَمَدْ اَمَدْ مدت طولانی تُؤَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا آل عمران ۳۰ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْاَمْدُ حديد ۱۶، مانند ابد است، ولی ابد حد ندارد. امد حد زمانی دارد. امد به اعتبار نهایت زمان گفته می‌شود.

اَنْهُمْ اَنَامٌ مخلوقات آشکار بر زمین، جن و انس والارض وَضَعَهَا لِلنَّامِ رحمن ۱۰

اَيٰ اَيٰ حرف استخبر و استفهمان ایٰا مَاتَدْعُوا فَلَهُ الْاسْمَاءُ الْحُسْنَى اسراء ۱۱۰ اَيَّمَا الْاجْحَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُذْوَانَ عَلَى قصص ۲۸، اَيٰ حرف جواب و فقط قبل از قسم قُلْ اَيٰ وَرَبِّي اَنَّهُ لَحَقٌ يونس ۵۳؛ اَيٰ وَآيا حرف ندا ایٰا ضمیر منفعل منصوب ایاک نعبد فاتحه ۵ وَ قَضَى رَبُّكَ اَلَا تَعْبُدُوا اَلَا اِيتَاهُ اسراء ۲۳؛ ایٰان اسم برای سؤال از زمان، کی ایٰان مُرْسِيهَا نازعات ۴۲ وَ مَا يَشْعُرُونَ ایٰان يُبْعَثُونَ نمل ۶۵ ایٰان يَوْمُ الدِّينِ ذاریات ۱۲. آیه علامت و نشانه لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ اِخْوَتِهِ اَيَّاتٌ لِلسَّائِلِينَ یوسف ۷، واژه از تَأْيِي به معنای پایداری یا اوی به معنای پناه بردن است.

- ساختمان بلند آتَبِنُونَ بِكُلِّ رِيعِ آيَةٌ تَعْبَثُونَ شعرا ۱۲۸، معجزه وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ اِلَّا تَخْوِيفًا اسراء ۵۹، مراد معجزات موسی عليه السلام بود.

اَيِّمْ اَيِّمْ ج آیامی مصدر آن آیمه است، زن بی‌شوهر، مرد مجرد را ایم گویند وَأَنْكِحُوا الْآيَامِيِّ مِنْكُمْ نور ۳۲ ام الرجال، امت المرأة بی‌همسر شد.

بتر بَتْر قطع، بریدن، قطع شده، بریده شده اِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبَرَّ کوثر ۳؛ خطبه بتراء بدون بسمله.

بَتَكْ بَتَكْ قطع کردن اعضا و مو فَلَيْبِتَكْنَ عَذَانَ الْأَنْعَامِ نساء ۱۱۹ ابليس گفت بندگان را گمراه و فرمان دهم گوش چارپایان را بشکافند.

بَتَلْ بَتَلْ بَرِيدِن وَتَبَلْ اِلَيْهِ تَبَتِيلًا مزمل ۸ پیامبر به خدا رو آور و از غیر او بدور باش.

بَثٌّ بَثٌ پراکنده کردن وَبَثٌّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ بقره ۱۶۴ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا واقعه ۶ کَأَلْفَارَاثِ الْمَبْثُوثِ قارعه ۴ مانند پروانه‌های پراکنده.

- اندوه شدیدی که به ناچار آشکار می‌شود. اَنَّمَا أَشْكُوا بَشْتِي وَحُزْنِي يوسف ۸۶

بجس بجس خارج شدن و فوران، انفجار اعم است فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةً عَيْنًا اعراف ۱۶۰ فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةً عَيْنًا بقره ۶۰.

برج ج برج قصر، کوشک ولوف کنتم فی بروج مشیده نساء ۷۸ مرگ شما را فرا خواهد گرفت هر چند در برج‌های مستحکم باشد.

- منازل ستارگان والسماء ذات البروج بروج ۱ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا فرقان ۶۱

- آرایش قرن فی بیوتِکن ولا تبرجن تبرج الجاھلیۃ الاوی احزاب ۳۳ غیر متبَر جات نور ۶۰

برک برک سینه شتر، سینه فراخ برکه آب راکد برکه برکات بخشش و خیر خدا لفتحنا علیهم برکات مِنَ السماء والارض اعراف ۹۶؛ تبارک همیشه با نعمت همراه است فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحَسَنُ الْخَالِقِينَ مؤمنون ۱۴؛ مبارک چیزی که در آن خیر خدا هست هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَنْبِياءً ۵۰ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ دخان ۳ نزّلنا من السماء ماء مبارکاً مؤمنون ۱۸.

بر بم ابرام محکم کردن، ابرام استوار آم ابرمُوا امْرًا فَإِنَّا مُبِرِّمُونَ زخرف ۷۹ تصمیم محکم بر خطا گرفتند، ما هم اراده محکی در مورد آنان داریم؛ بریم بافته، تابیده شده؛ برم بخیل.

بره برهان دلیل محکم قل هاتوا برهانکم إنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بقره ۱۱۱ قد جائكم برهان مِنْ ربكم نساء ۱۷۴؛ بُرْهَه زمان طولانی.

بنوغ بزوع طلوع و ظهرور بازغ طلوع کننده قلما رءالشمس بازغه انعام ۷۸ فلما رءالقمر بازغا انعام ۷۷ بنوغ الحاجم حجامت گر تیغ زد و خون ظاهر شد.

بس بس کوبیدن، خرد کردن و بستِ الجبال بستاً واقعه ۵ کوهها به شدت کوبیده و ریز ریز شد؛ به استعاره جاری کردن یعنی کوهها جاری شد یوم نسیرالجبال آمده است.

بسربسْر شتاب ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ مدثر ۲۲ عبوس شد و شتاب کرد.

- اخم کردن در آیه عبوس شد و رو ترش کرد بسور شیر چون ترش رو است و جوہه یومئذی باسیره قیامت ۲۴ صورت‌های درهم.

بن بنه بادی با بوی خوش، ثبات و ماندگاری، استقامت بنان انگشتان، چون با انگشت مقاومت می‌کنند، اطراف انگشتان بلى قادرین علی آن نسوی بنانه قیامت ۴ واضرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ انفال ۱۲ انگشتان کفار را در جنگ قطع کنید یعنی استقامت آنان را بشکنید.

تعس تعس لغزشی که برنخیزد، نابودی فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَصَلَّ أَعْمَالَهُمْ محمد(ص) ۸.

شعبَ ثُغْبَ جارِي شدَنْ ثُغْبَانَ مارَ بَرَزَگَ كَه بَرَ زَمِينَ جارِي است فَإِذَا هِيَ ثُغْبَانُ مُبِينٌ اعْرَافٌ ۚ ۱۰۷؛ ثُغْبَةَ مارِمُولَكَ يَا سُوسَمَارَ.

ثُنَى اثْنَانَ، اثْنَانَ عَدَدَ دُوَّا عَدْلٍ مِنْكُمْ مائِدَه ۱۰۶ قَالُوا رَبَّنَا أَمْتَنَّا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ مؤْمَنٌ ۱۱؛ ثَانِي دُومَ، دُومِينَ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ تَوْبَهُ ۴۰؛ مَثْنَى مَثَانِي، دُوَّا دُوَّا أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفَرَادِي سَبَأٌ ۴۶. ثُنَى دُوبَارَ تَكْرَارَ لَا ثُنَى فِي الصَّدَقَةِ زَكَاتِ دُوبَارَ در سَالِ دَادَه نَمِيَ شَوْدَه؛ امْرَئَهُ ثُنَى زَنِي كَه دُوبَارَ زَايِيدَه.

- اعْرَاضَ كَرْدَنَ آلا إِنَّهُمْ يَشْنُونَ صُدُورَهُمْ هُودَ ۵ مَنَافِقَانَ سَيِّنَهَهَايَ خُودَ رَا به هَمْ نَزِديكَ كَرْدَه تَا خُودَ رَا ازْپِيامِبرَ پَنهَانَ نَمَاينَدَه؛ ثَانِيَ عِطْفَهِ لِيُضَلِّ عَنْ سَبِيلِاللهِ حَجَ ۹ مجَادِلَه كَنِندَگَانَ، با بَى اعْتَنَائِي نَسْبَتَ به خَدا قَصْدَ گَمَراهَ كَرْدَنَ مرَدمَ دَارَنَدَه.

- بِيَانِ نِيكِيهَا مَثَانِي دُوبَارَنَازِلَ شَدَه وَ يَا چُونَ شَايِسَتَه سَتَايِشَ استَ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي زَمَرٌ ۲۳؛ اسْتَثنَاءَ خَارِجَ كَرْدَنَ ازْ عَامِ پِيشَينَ.

جَبَى جَبْوَهَ، جَبَىَهُ گَرْدَآورِي، جَمِعَ كَرْدَنَ مَثَلَ آبَ در حَوْضَ، جَابِيَهُ جَوابَ حَوْضَ آبَ وَجَفَانِ گَالْجَوابِ سَبَأٌ ۱۳.

- گَرْدَآورِي يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلَّ شَيْءٍ قَصَصٌ ۵۷؛ اِجْتِبَاءَ گَرْدَآورِي اِنتَخَابِيَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيَكَ رَبُّكَ يُوسَفٌ ۶ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قَلْمٌ ۵۰ وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِأَيَّهٖ قَالُوا لَوْلَا اِجْتَبَيْتَهَا اعْرَافٌ ۲۰۳ وقتِي پِيامِبرَ آيَه مَطْلُوبَ مُشَرِّكَانَ رَا نَمِيَآورَدَه مِيَگَفتَنَدَه: چَرا آيَاتَ رَا گَرْدَ نِياورَدَه؛ كَنِيهَا از اينَكَه پِيامِبرَ خُودَشَ گَرْدَآورِي مِيَكَندَه.

جَثَّ جَثَّ رِيشَه كَنَ كَرْدَنَ أَجْتَنَّتَ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ اِبْرَاهِيمٌ ۲۶؛ مَجَّثَه بَيْلَقَه بَاغِبانِي. جَثَّه بَرَآمدَگَى بَدَنَ يَا زَمِينَ.

جَثْمَ، جُثُومَ بَه زَمِينَ چَسَبِيدَنَ فَاصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ هُودَ ۶۷؛ جُثُمانَ انسَانَ نَشَستَه.

جَثَى جَثَى بَه زَانُو نَشَستَنَ وَنَدَرَ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيَّا مَرِيمٌ ۷۲؛ جَاثِيَهُ بَه زَانُو نَشَستَه وَتَرَى كُلَّ أُمَّهٖ جَاثِيَهُ جَاثِيَهُ ۲۸.

جَرْفَ جَرْفَ جَرَفَهَ كَنَارَ رَودَ كَه زَمِينَشَ سَسَتَه استَ وَ سَيِّلَابَ زَيرَ آنَ رَا خُورَدَه باشَدَ آمَ مَنْ أَسَسَ بُنِيَانَهَ عَلَى شَفَأَ جَرْفَهَ تَوْبَهُ ۱۰۹ كَسَى كَه بَنيَادِشَ رَا بَرَ لَبَهَ سَسَتَه سَقوَطَ قَرَارَ دَادَه؛ جَرْفَهَ پَرَخَورَهَ.

-جَثَّ جَثَّ رِيشَه كَنَ كَرْدَنَ أَجْتَنَّتَ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ اِبْرَاهِيمٌ ۲۶؛ مَجَّثَه بَيْلَقَه بَاغِبانِي. جَثَّه بَرَآمدَگَى بَدَنَ يَا زَمِينَ.

-جَثْمَ، جُثُومَ بَه زَمِينَ چَسَبِيدَنَ فَاصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ هُودَ ۶۷؛ جُثُمانَ انسَانَ نَشَستَه

- جُشی جُشی به زانو نشستن وَنَدَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِئْيَا مَرِيمٌ ۗ ۷۲؛ جاشیه به زانو نشسته وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاشِيَةٍ ۚ ۲۸. جاشیه

- جَدَّ جَدَّ پیمودن راه هموار.

قطع کردن ثوب جدید پارچه بریده شده، لباس نو ءاِذَا كُنَّا تُرَابًا ءاِنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ رعد ۵ ءاِذَا ضَلَّنَا فِي الْأَرْضِ ءاِنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ سجده ۱۰ بَلْ هُمْ فِي لَبِسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ق ۱۵؛ جدیدان شب و روز که همواره جدید می‌شوند. جُدَّه جُدَّه راه روشن. وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَّه بِيَضْ فاطر ۲۷. فیض خدا وَإِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا جَن ۳ او (خدا) پر فیض است پروردگار ما

- جَدَّ جَدَّ شَكْسَتْنَ فَجَعَلَهُمْ جُدَّهَا انبیاء ۵۸ بتها را ریزه ریزه قرار داد؛ مجذوذ شکسته، ناپیوسته، عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ هود ۱۰۸ بخشش پیوسته

- جفاء جفاء خاشاکی که سیل آن را پراکنده می‌کند فَأَمَّا الْزَبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً رعد ۱۷ کف آب که بدور پرتاب می‌شود آجفَاتِ الارض زمین مثل خاشاک بی‌برکت شد.

- جفن جفنه و جفان ظرف غذا وَجِفَانِ الْجَوَابِ سباء ۱۳ جنیان برای سلیمان همه چیز درست می‌کردند از جمله ظروف بزرگ غذا مانند حوض‌ها؛ جفنه چاه کوچک جفن غلاف شمشیر، درخت انگور.

- جفو جفا آرام بر بستر قرار نگرفتن، خود را از بستر کنند تَتَحَافَى جُنُوْبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ سجده ۱۶.

- جم جم بسیار زیاد جمام لبریز بودن پیمانه تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبَّاً جَمّاً فجر ۲۰؛ جمّه موى زیاد.

- جمح جمح اسب سرکش اسبی که از خوشحالی بتازد. پرداختن به کاری خودسرانه لَوْلَوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ توبه ۵۷ اگر گریزگاهی می‌یافتد شتابان به سوی آن می‌رفتند.

- جنف جنف متمایل شدن از حق فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصِ جَنَفَا بقره ۱۸۲ مُتَجَانِفٍ لَا تِمْ مائده ۳ متمایل به گناه.

- جنى جنى میوه تازه تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِيَا مَرِيمٌ ۲۵ وَجَنَالْجَنَتَيْنِ دَانِ رَحْمَنِ ۵۴ میوه رسیده نزدیک؛ جنایت از این ماده به صورت استعاره آمده است، مثل اینکه جانی میوه‌ای چیده است.

- حبر حبر اثر زیبا سحاب حبیر ابرپر باران؛ ارض محبار زمین پر بار؛ حبر دانشمند پر اثر اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ توبه ۳۱ فِي رَوْضَةِ يُحْبَرُونَ روم ۱۵ آثار شادی در چهره آنان نمایان است.

- حدب حدب ارتفاع، تپه وَهُمْ مِنْ كُلّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ انبیاء ۹۶ از هر محل مرتفعی عبور می‌کنند؛ حدب الظَّهَرِ گوز پشت.

- حرد حرد منع وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ قلم ۲۵ صبح کردند در حالی که در منع فقیران توانا بودند.

- حَرَى حَرَى قَصْدَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَادًا جَنْ ١٤ هَرَ كَه اسْلَامَ آورَدَ قَصْدَ رَشَادَ وَ كَمَالَ كَرَد؛ حَرَى الشَّيْءَ آنَ چِيزَ كَمَ شَد.

- حَسْمَ حَسْمَ رِيشَه كَنْ حَسَامَ شَمْشِيرَ حَسُومَ روزَ نَابُودَ كَنْنَدَه ثَمَانِيَّةَ آيَامِ حُسُومًا حَافَه ٧ بَادَ طَغْيَانَ گَرَ رَا هَفْتَ روزَ وَ هَشْتَ شَبَ بَرَ قَوْمَ عَادَ مَسْلَطَ سَاخَتَ.

- حَصَّ حَصْخَصَه تَحْرِيكَ چِيزِي تَا ثَابَتَ شَوَدَ، اسْتَوَارَ شَدَنَ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْخَصَ الْحَقُّ يُوسَفَ .٥١

- حَصَبَ حَصَبَ موَادَ آتَشَ إِنْكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انبِيَاءَ ٩٨؛ حَاصِبَ بَادَ شَدِيدَ كَه سَنْگَرِيزَه رَا پَرْتَابَ كَنَدَ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا قَمَرَ ٣٤.

- حَطَّ حَطَّ چِيزِي رَا ازَ باَلاَ بهَ پَائِينَ آورَدَنَ وَ قُولُوا حِطَّهُ بَقَرَه ٥٨ خَدَايَا گَناهَانَ ما رَا فَرَوَ رِيزَ.

- حَظْرَ حَظْرَ چِيزِي كَه درَ آغلَ نَگَه دَاشْتَنَ، هَرَ چِيزَ مَمْنُوعَ ازَ دِيَگَرَانَ مَا گَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا اسْرَاءَ ٢٠ مُحْتَظِرَ آنِچَه درَ آغلَ جَمْعَ مِيَ كَنَنَدَ فَكَانُوا كَهْشِيمِ الْمُحْتَظِرِ قَمَرَ ٣١ يَكَ صَيْحَه بَرَ آنَهَا فَرَسْتَادِيمَ وَ آنَهَا مَثَلَ گَيَاَهَ خَشَكَ آغلَ شَدَندَ؛ حَظِيرَه آغلَ.

- حَفَّ حَفَّ احْاطَهَ كَرَدَنَ، حَلَقَه زَدَنَ وَ حَفَقَنَاهُمَا بِنَخْلٍ كَهْفَ ٣٢ بَاغَ رَا بَا درَختَنَ خَرَماً پَوْشَانَدِيمَ؛ وَتَرَى الْمَلَائِكَهَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زَمَرَ .٧٥

- حَنْدَ حَنْيَذَ بَرِيَانَ شَدَه بَيْنَ دُو سنَگَ دَاغَ آنَ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنْيَذَ هَوَدَ .٦٩

- حَنَفَ حَنَفَ ازَ گَمَراهِي مَتَمَايِلَ بَهْ حَقَ شَدَنَ بِرَعْكَسَ جَنَفَ حَنِيفَ مَيِلَ بَهْ حَقَ حَنِيفًا مُسْلِمًا آلَ عَمَرَانَ .٦٧

- حَنَكَ حَنَكَ چَانَه احتَنَكَ الفَرَسَ بَهْ اسْبَ لَگَامَ زَدَ لَأَحْنَتِكَنَّ دُرِيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا اسْرَاءَ ٦٢.

- حَوْبَ حَوْبَ گَناهَ إِنَّهُ گَانَ حَوْبًا كَبِيرًا نَسَاءَ ٢؛ تَحَوَّبَ دُورَى ازَ گَناهَ كَردَ.

- حَوَى أَحْوَى جَ حُوَّ سَبَزَه، گَنْدَمَگُونَ الْحُوَّ خَيلَيَ سِيَاهَ فَجَعَلَهُ غُثَاءَ أَحْوَى اعْلَى ٥ چَراَگَاهَ رَا خَشَكَ وَ تَيْرَه قَرَارَ دَادَ؛ حَوَيَّهَ جَ حَوَيَا رَوَدَهَهَايَ حَيَاَنَ، چَرَبَيَ دَوَ طَرَفَ حَيَاَنَ مَحْتَويَاتَ شَكَمَ أَوَالْحَوَيَاَ اوَ مَا اخْتَلَطَ بِعَظَمٍ انْعَامَ ١٤٦ مَكَرَ چَرَبَيَهَايَ دَوَ طَرَفَ پَهَلَوَ يَا آمِيختَهَ باَ استَخَوانَ، بَهْ بَالَشَّجَهَ دَوَ طَرَفَ كَوهَانَ شَتَرَ نَيَزَ گَوِينَدَ، احتَوَاءَ دَرَ بَرَ دَاشْتَنَ احتَوَاءَ عَلَى الشَّيْءَ آنَ رَا شَاملَ شَدَ، احرَازَ كَردَ.

- خَبَطَ خَبَطَ ضَرَبَهَ زَدَنَ، لَكَدَ كَوبَ كَرَدَنَ يَتَحَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسَّ بَقَرَه ٢٧٥، كَسَى كَه شَيْطَانَ بَرَ اثَرَ تَمَاسَ بَهْ اوَ آسِيبَ رَسَانَدَه اسْتَ.

- خبل خَيال فساد، موجب اختلال و جنون یا آیه‌الذینَ آمَنُوا لَا تَتَخِدُوا بِطَانَةً مِنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَيالاً
آل عمران ۱۱۸ آنان از هر شری در در مورد شما کوتاهی نمی‌کنند.

- خبو خَيْو فرو نشاندن شعله آتش کُلَّمَا خَبَتْ زِدَاهُمْ سَعِيرًا اسراء ۹۷

- خرص خَرْص ظن، تخمين إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ انعام ۱۱۶

دروغ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ذاریات ۱۱ مرگ بر دروغگویان.

- خنس خَنْس کنار، پنهان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ناس ۴؛ خَنْس ستارگانی که به جهت نور خورشید
پنهان می‌شوند. فَلَا أَقْسِمُ بِالْخَنْسِ تکویر ۱۵

- خنق خَنْق خفه شدن، مُنْخِنَقَةٌ خفه شده وَمَا أَهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ مائده ۳.

- دحر دَحْر طرد کردن، راندن اخْرُجْ مِنْهَا مَدْؤُمًا مَدْحُورًا اعراف ۱۸ خطاب به ابلیس.

- دحض دَحْض باطل کردن دلیل وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقُّ كهف ۵۶ حُجَّتُهُمْ داحضه
عِنْدَ رَبِّهِمْ شوری ۱۶

- دحو دَحْو حرکت کردن، غلطیدن والْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَّاها نازعات ۳۰.

- دخر دَخْر ذلیل سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ غافر ۶۰.

- دس دَسْ داخل کردن چیزی در چیزی آمْ يَدْسُهُ فِي التُّرَابِ نحل ۵۹

- دسر دِسَر دسار ج دُسْر میخ وَ حَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْوَاحِ وَ دُسْرِ قمر ۱۳.

- دسی دَسْی فاسد کردن، گمراه کردن قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا شمس ۱۰.

- ذرو ذِرْوَه جای بلند ذراً الريح التراب باد خاک را بلند کرد.

پراکندن والذَّارِيَاتِ ذَرَوْا ذاریات ۱ سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می‌آورد؛ ذُرِيَّة فرزند کوچک،
فرزندان قَالَ وَ مِنْ ذُرِيَّتِي بقره ۱۲۴.

- ذعن ذَعْن فرمانبردار؛ مُذْعِن ج مُذْعِنین مطیع وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنین نور ۴۹ اگر داوری به
نفع منافقان باشد، مطیعانه به سوی خدا و پیامبر می‌آیند.

- ذهل ذُهُول پیش آمدی که موجب حزن شود، غفلت يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَنْدَهُلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ حج ۲.

- ذیع ذِیع اشاعه، آشکار کردن وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِالْحَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ نساء ۸۳؛ اذاعه پخش مُذیع
گوینده خبر.

- رَدْمَ رَدْمَ رَخْنَهُ رَا بَا سَنْگَ بَسْتَنَ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا كَهْفٌ .٩٥
- رَدِيَ رَدِيَ در معرض نابودی، هلاک شده مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى لِلَّيلِ ۖ ۱۱؛ مَتَرْدِيَهُ حَيْوَانِيَ كَهْفٌ بَلْنَدِي سَقْوَطٌ كَرْدَهُ وَبَمِيرَدٍ وَالْمُتَرَدِّيَهُ مَائِدَهُ ۳.
- رَكْمَ رُكَامَ انبَاشْتَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً نُورٌ ۴۳؛ مَرْكُومَ مُتَرَاكِمَ يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ طُور٤٤
- رِيشَ رِيشَ وَرِيَاشَ جَأْرِيَاشَ وَرِيَاشَ آنْچَهُ از لِبَاسِ عَايِدَ مَى شُودَ، زِينَتَ، پَرْ مَرْغَ، اسْتَعَارَهُ بَرَاهِي لِبَاسِ يُورِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشَاً اعْرَافَ ۲۶ لِبَاسِي فَرِستَادِيَمَ تَا بَدِيَهَاهِي شَمَا رَا بَپُوشَانَدَ وَمَا يَهُ زِينَتَتَانَ باشَدَ.
- رِيعَ رِيعَ مَكَانَ بَلْنَدَ آتَبُونَ بِكُلِّ رِيعِ آيَهُ شِعَرَاءُ ۱۲۸ هُودَ بَه قَوْمَشَ گَفَتَ: آيَا بَرْ هَرَ مَكَانَ بَلْنَدِي، قَصْرِي (نَشَانِهِي) مَى سَازِيدَ؟
- زَجْرَ زَجْرَ طَرَدَ وَمَنْعَ بَصَدا فَيَنَمَا هِيَ زَجْرَهُ وَاحِدَهُ صَافَات١٩ صِيحَهِي اول؛ فَالَّاجِرَاتِ زَجْرَأَ صَافَات٢ سُوْگَنَدَ بَه نَهَى كَنْنَدَگَانَ بَاصَدَاهِي عَظِيمَهُ؛ وَلَقَدْ جَائَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ قَمَر٤ بَه قَدْرَ كَافِي بَرَاهِي مَنْعَ از بَدِي، اخْبَارَ گَذَشْتَگَانَ بَرَاهِي مَكَذَبَانَ آمَدَهُ اسْتَ.
- زَجْوَ زَجْوَ رَانِدَنَ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ اسْرَاءُ ۶۶؛ مُزْجَيَ طَرَدَ شَدَهُ، چَيْزِي بَيْ مَقْدَارِ مؤْنَثَ آنَ مُزْجَاهَ وَجِئْنَا بِبِضَاعَهُ مُزْجَاهِ يُوسَف٨٨.
- زَحَّ زَحَّ دُور؛ زَحْرَ زَحَّ دُورَ از مَقْرَ فَمَنْ زَحْرَهُ عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ الْعُمَرَانَ ۱۸۵ دُورَ كَنْنَدَهُ وَمَا هُوَ بِمُزْحِرِهِ مِنَ الْعَذَابِ بَقْرَهُ ۹۶.
- زَحْفَ زَحْفَ رَاهَ رَفْتَنِي كَه پَا بَه زَمِينَ كَشِيدَه شَوَدَ مَانِندَ بَچَه يَا شَتَرَ خَسْتَه، اسْتَعَارَهُ بَرَاهِي حَرْكَتَ كُنَدَ لَشَكَرَ اَنْبَوهُ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُؤْلُهُمُ الْأَدَبَارُ اَنْفَال١٥.
- سَأَمَ سَأَمَهُ دَلْتَنَگَيِ لَا يَسَأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ فَصَلَت٤٩ وَهُمْ لَا يَسْتَهِمُونَ فَصَلَت٣٨ فَرِشَتَگَانَ از عَبَادَتِ دَلْتَنَگَ وَخَسْتَه نَمِي شُونَدَ.
- سَرَبَ سَرَبَ سَرَاشِيبَ فَاتَّحَدَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا كَهْف٦١؛ مَسَارِبَ جَ سَرَبَ آنَكَه در رَاهِي در حَرْكَتَ استَ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفِي بِالْيَيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ رَعد١٠؛ سَرَابَ مَثَلَ آبَ بَرَ اَثَرَ تَابِشَ آفَتَابَ كَسَرَابٌ بِقِيَعَهِ يَحْسُبُهُ الظَّمَانُ مَاءً نُور٣٩.
- سَرِبَلَ سَرِبَالَ جَ سَرِبَالَ پِيرَاهَنَ سَرِبَالَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَسَرِبَالَ تَقِيَكُمْ بَأْسَكُمْ نَحْل٨١.
- سَكَبَ سَكَبَ رِيخَنَ وَمَاءِ مَسْكَوبَ وَاقِعَه١٣١ آبَ پِيوسَتَه رَوانَ.
- سَلَّ سَلَّ بِيرَونَ كَشِيدَنَ چَيْزِي يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِي نُور٦٣ خَدَا بَرْخَى از شَمَا رَا كَه پَناهَ گَرْفَتَهَانَدَ بِيرَونَ مَى كَشَدَ (مَى شَنَاسَدَ)؛ سُلَالَهُ چَكِيدَه كَه از چَيْزِي بِيرَونَ كَشِيدَه مَى شُودَ وَلَقَدْ خَلَقَنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَهِ مَنْ

طِينٌ مؤمنون ۱۲؛ سِلْسِيلَةٌ جَ سلاسلِ زنجير سلاسلًا وَ أَعْلَالًا وَ سَعِيرًا انسان ۴؛ سَلْسِيلَ گوارا، روان عَيْنًا فِيهَا
تُسَمَّى سَلْسِيلًا انسان ۱۸

- سلق سلق با دست و زبان حمله کردن سَلْقُوكُمْ بِالسِّينِ حِدَادِ احزاب ۱۹ شما را با زبان تیز آزار دهنده.

سلک سِلْك، سُلوك نفوذ و دخول مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ مدثر ۴۲ آنَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ
زمر ۲۱؛ سَلَكَ راه لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبْلًا فِجَاجًا نوح ۲۰.

سنو سَنَانُور ساطع يَكَادُ سَنَابِرُقِهِ يَدْهَبُ بِالْأَبْصَارِ نور ۴۳.

سواء سُوءٌ مکروه انَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ نحل ۲۷؛ سُوَائِي زشت وَ ضد آن حُسْنِي است ۳۰ کَانَ
عاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوَاءِ روم ۱۰؛ سَيِّئَةٌ جَ سَيِّئَاتٍ زشت وَ ضد آن حُسْنَةٌ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً بِقَرْهِ ۸۱؛ سَوَاءٌ
هر چیز غیر مستحسن کنایه از بدن عریان کَيْفَ يُوَارِي سَوَاءً أَخِيهِ مائده ۳۱ تا چگونه جسد برادر خود را
دفن کند.

سوغ ساغَ گوارا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ نحل ۶۶ وَ لا يَكَادُ يُسِيغُهُ إبراهیم ۱۷ به زحمت جرعه جرعه آب صدید سر
می کشد و حاضر نیست به میل خود از آن بخورد.

سول تَسْوِيل تزیین به چیزی مورد نظر وَ كَذَلِكَ سَوَّلتُ لِي نَفْسِي طه ۹۶ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَى لَهُمْ
محمد(ص) ۲۵.

سوم سَامَ به سرعت در پی چیزی رفتن سام مجبور کرد يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ بِقَرْهِ ۴۹ عذاب بدی بر شما
تحميل می کرد؛ سیما علامت سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ آثَرِ السُّجُودِ فتح ۲۹؛ مُسَوَّمَة علامت گذاری شده
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ آل عمران ۱۴ اسبهای معین و ممتاز؛ خرید و فروش صاحب السلعة احق بالسوم رها کردن
حیوان برای چرا مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ نحل ۱۰ خدا برای شما درختانی (گیاهانی) فرستاد که در آن
حیواناتتان را به چرا می برد.

سهل سَهْل جَ سَهْول زمین پهناور و صاف تَتَخَذُونَ مِنْ سَهْولِهَا قُصُورًا اعراف ۷۴ سهل الخلق خوش خلق.

سیب سَائِبَهُ جَ سُيَّبَ وَ سَوَابَ رها شده، شتر یا بنده رها شده مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لا سَائِبَهُ مائده ۱۰۳.

شَتَّ شَتَّ شَتَّات جَ أَشْتَات پراکنده يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا زلزله ۶؛ شَتَّیت جَ شَتَّی مختلف إنَّ سَعِيَكُمْ
لَشَتَّی لیل ۴ شَتَّان اسم فعل، دور شَتَّاء زمستان ایلافِهِمْ رِحْلَةُ الشَّتَّاءِ وَالصَّيْفِ قریش ۲.

شَرَد شَرَد رفتاری موجب عبرت فَآمَّا تَثْقَفَنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَدُ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ انفال ۵۷ چنانچه کفار را
یافتید رفتاری عبرت آمیز با آنان کنید.

شَرْدِم شِرْدِمَهُ جَ شَرَادِم وَ شَرَادِيم گروه جدا افتاده إنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْدِمَهُ قَلِيلُونَ شعراء ۵۴ سخن فرعون در
مورد قوم موسی(ع).

شرط شرط ج آشراط نشانه تحقق چیزی آن تأثیهم بعْتَهُ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا محمد(ص) ۱۸.

شَطَّ شَطَّ مصدر، دور شدن زیاد به کنایه ظلم لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَّاً كهف ۱۴، اگر غیر خدا را به معبدی پیذیریم سخن به ظلم گفته‌ایم فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ ص ۲۲ سخن شاکیان داود(ع).

شَغَفْ شَغَفْ غشاء دور قلب قَدْ شَغَفَهَا حُبًا يوسف ۳۰ محبت یوسف در پرده دل زلیخا جا گرفته بود.

شَوَّى شَوَّى گوشت بریان يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ كهف ۲۹؛ شَوَّى دست و پا، هر عضوی که نقص آن موجب مرگ نشود نَزَاعَةً لِلشَّوَّى معارج ۱۶ شعله‌های آتش سوزان است و بریان می‌کند.

صَدَى صَدَى پژواک صدا تَصْدِيَةً هر صدایی چون پژواک که غنا نداشته باشد، کف زدن مَا كَانَ صَلَاتِهِمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً انفال ۳۵ چیزی جز سوت و کف نیست؛ تَصَدِّي توجه کردن چون صدای پژواک که بر می‌گردد آماً مَنِ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدِّي عَبْسٌ ۵ و ۶ آنکه توانگ است، تو به او روی می‌آوری.

صرم صَرَم قطع کردن، چیدن إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ قلم ۱۷ (داستان باغ) آنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ قلم ۲۲؛ صریم قطعه‌ای از شنزار فَاصْبَحَتْ كَالصَّرَيم قلم ۲۰ آن دو باغ چون قطعه‌ای از شنزار گردید.

صَغُو صَغُو میل، متمایل شدن، کج شدن و لِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ انعام ۱۱۳ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا تحریم ۴ اگر توبه کنید به نفع شماست چرا که دلهای شما از حق منحرف شده است.

صلی صَلَى بر افروختن آتش إِصْلَوْهَا إِلَيْوَمَ یس ۶۴ امروز وارد دوزخ شوید فَعُلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَوْهُ حاقه ۳۱؛ صَلَی مصادر، سوختن ثُمَّ لَتَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صَلَیاً مریم ۷۰؛ صالح وارد شده در آتش إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ صفات ۱۶۳؛ اصطلاء گرم شدن با آتش او آتِیْكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ نمل ۷ موسی(ع) به همسرش گفت...

صَوْعَ صَوْعَ ج صیغان پیمانه، طرف آبخوری قَالُوا نَفْقَدُ صُوَاعَ الْمِلَكِ يوسف ۷۲.

صیص صیصَة ج صیاصی دژ، شاخ گاو، چنگال خروس که موجب دفع دشمن می‌شوند و آنَزَلَ الَّذِينَ ظَاهِرُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ احزاب ۲۶ خداوند گروهی از اهل کتاب حامیان مشرکان را از قلعه هایشان پایین کنید.

ضَھَى ضَھَى همان، شبیه يُضَاهِئُنَ قُولَ الَّذِينَ كَفَرُوا توبه ۳۰ سخنان یهود و نصارا شبیه سخنان کفار است.

ضَيْرَ ضَيْرَ ضرر رساندن لا ضَيْرَ إِنَا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ شعراء ۵۰.

ضَيْزَ ضَيْزَ منع، نقص ضیزی ناقص، ظالمانه تِلْكَ إِذَا قِسْمَةً ضَيْزَی نجم ۲۲.

طَحَا طَحُوا پهنه کردن مانند دحو والارض و ما طَحَيَهَا شمس ۶.

ظعن ظَعْنَ كَوْجَ يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ نحل ۸۰؛ ظَعِينَهُ هودج شتر به استعاره به زن ظَعِينَهُ گويند چون هودج نشين است.

عبا عَبَأْ جَ أَعْبَاء سَنْگِينَى، قَدْرَ وَ وزْنَ قُلْ مَا يَعْبُؤُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فرقان ۷۷ پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد.

عتل عَتْلَ با خشونت کشیدن و بردن چیزی فَاعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ دخان ۴۷؛ عَتْلَ پرخور که هر چیز را با خشونت به سوی خود می کشد عَتْلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيم قلم ۱۳؛ بعد از اینها، پرخور و بد نام است.

عرَّ عَرَّ بیماری پوستی جرب. عار ضرر و زیان فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةً بِغَيْرِ عِلْمٍ فتح ۲۵ اگر مؤمنانی از شما از بین نمی رفتند و این عیبی و عاری نا آگاهانه برای شما حساب نمی شد، خدا در حدیبیه مانع جنگ نمی شد؛ مُعْتَرَ حاجتمند أطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعَتَرَ حج ۳۶.

عزو عِزَّه ج عِزَّينَ گروههای متفرق عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عِزَّينَ معارج ۳۷ کفار از راست و چپ گروه گروه به طمع رفتن به بهشت نزد تو (پیامبر) می آیند.

عطل عَطَلَ مهمل، معطل و بِئْرٌ مَعَطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ حج ۴۵ چه بسیار چاه بی صاحب و قصر محکم به جای مانده.

عنت عَنَت سختی، هلاکت لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ نساء ۲۵ ازدواج با کنیزان برای کسی است که بترسد از نظر جنسی به زحمت افتد؛ اغنات به سختی انداختن و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ بقره ۲۲۰ اگر خدا بخواهد در مورد حال ایتمام شما را به زحمت می اندازد.

عنو عَنَا خاضع و خوار عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيْوِمِ طه ۱۱۱.

عوق عائق بازدارند از خیر معوق باز دارنده از خیر قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوّقِينَ مِنْكُمْ احزاب ۱۸؛ نام بت و لا یغوث و یَعُوقَ وَ نَسْرًا نوح ۲۳.

عیر عِيرَ ج عِيرَ کاروان وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلَنَا فِيهَا يوسف ۸۲ خبر دزدی بنیامین را از قافله‌ای که در آن بودیم بپرس؛ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ يوسف ۹۴ وقتی کاروان از مصر جدا شد.

غزوَ غَرْی شیفته شدن غِراء مواد چسبنده فَأَغْرَيْنَا بِيَنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَعْضَاءَ مائده ۱۴، به خاطر پیمان شکنی، بین مسیحیان دشمنی انداختیم، دشمنی همواره با آنان است؛ أغْرِی تحریک کرد لَنْغَرِینَکَ بِهِمْ احزاب ۶۰ اگر منافقین دست برندارند تو را بر آنها می شورانیم.

خزل غَزْل مصدر به معنای مفعول، تابیده و لا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَرْلَهَا نحل ۹۲.

خُصَّ عَصَى فَشِرْدَه شَدَن گَلُو غَصَّة در گَلُو گَيْرَ كَرْدَن چِيزِي مَثَل استخوان و طَعَامًا ذَا غَصَّة مَزْمَل ۱۳ و غذای گَلُو گَيْر جَهَنَم.

عَمَرْغَمْ اشاره به عَيْب و إِذَا مَرَوْ بِهِمْ يَتَغَامِزُونَ مَطْفَفِينَ ۳۰ چون از کنار مؤمنان می‌گذشتند با اشاره چشم و ابرو عَيْجَوْبِي می‌کردند.

غَوْل فَاسِدَ كَرْدَن نَامَحْسُوس، هَلَاكَ كَرْدَن نَامَحْسُوس لا فِيهَا غَوْل وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ صَافَات ۴۷ شَراب بِهَشْتِي هَلَاكَت و تَبَاهِي نَدارَد و كَسَى از آن مَسْت نَمِي شَوَد.

غَوْيَيْ جَهَالت حَاصِله از اعتقاد فَاسِد مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى نَجَم ۲ و بُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ شَعَرَاء ۹۱؛ در آیه فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيَّاً (مریم ۵۹) غَيَّاً یا به معنای قبل است و یا به معنای عذاب است از باب تسمیه مسبب به نام سبب. در آیه و عَصَى آدم رَبَّهُ فَغَوَى (طه ۱۲۱) یا به معنای قبل است و یا به معنای خسران و نرسیدن به خواسته است اِغْوَاء به جَهَالت اندَاخْتَن لَأَزَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأَغْوِيَنَهُمْ حَجَر ۳۹.

- مراد از اَغْوَاءِ خدا، عقوبت به سبب اَغْوَاءِ خود است إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُود ۳۴ خطاب نوح(ع) به قوم خود.

غَيْضَ نَاقِصَ شَدَن وَ غَيْضَ الْمَاءِ هُود ۴۴، آب فَرَوْ رَفَت وَ مَاتَغِيْضُ الْأَرْحَامُ رَعَد ۸ آنچه اِرْحَامَ كَم می‌کنند و پیش از موعد می‌زایند.

فَتَرْ فُتُور سَكُونَ بَعْدَ از سَخْتَى و ضَعْفَ بَعْدَ از قُوتَ لَا يُفْتَرْ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ زَخْرَف ۷۵ عذاب دوزخیان کم نمی‌شود و آنها همواره در جَهَنَم می‌مانند؛ يُسَبِّحُونَ الَّيلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتَرُونَ اَنْبِيَاء ۲۰ فَرَشْتَگَان شَب و روز تسبیح گویند و آرام نمی‌شوند؛ فَتَرَهُ جَفَرَات دوره سَكُون و آرامش بعد از حدَّت و زیری قَدْ جَائِكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتَرَهِ مِنَ الرَّسُولِ مائده ۱۹.

فَتَنْ فَتَنْ گَدَاخْتَن طَلا در آتش تا خالص و ناخالص آشکار شود، فَاتِن اسْمَ فَاعِل، گَمَراه کننده مَا آنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ صَافَات ۱۶۲.

فَجُو فَجُوَهَهُ فَضَاي خالی وسیع وَهُمْ فِي فَجُوَهِ مِنْهُ كَهْف ۱۷ اصحاب كَهْف در محل گَسْتَرَه غار بودند.

فَرِي فَرِي بَرِيدَن پُوست اِفْتَرَاء دروغ از خود ساختن و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا انعام ۴۱؛ فَرِي جَعل چِيزِي ساختگی و بزرگ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (مریم ۲۷)؛ مُفْتَرَى مَجَعُول قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرَى قَصَص ۳۶؛ مُفْتَرَى جَاعِل دروغ قَالُوا إِنَّمَا آنَتْ مُفْتَرِ نَحْل ۱۰۱.

فَزْ فَزْ تَرَس، سَرْگَرَدَنِي، ناخشنودی اِسْتَفَزْ تحریک کرد او را هُل داد، رَانَد وَاسْتَفَزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ اسْرَاء ۶۴ هر کس را می‌توانی با صدایت تحریک کن؛ فَلَآذَ أَنْ يَسْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ اسْرَاء ۱۰۳ فرعون خواست بنی اسرائیل را ریشه کن کند.

فَضْوَ أَفْضَى رَسِيدَنْ، وَارَدَ شَدَنْ، بَهْ كَنَايَه در مَجَامِعَتِ اسْتِعْمَالِ مِي شَوَدْ وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهَ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ نِسَاء ۲۱ چَگُونَه مَهَر را از هَمَسْرَتَانْ مِي گِيرِيد در حَالِيَّه با هَم آمِيزَش داشْتَه اِيَّدَ؛ اِفْضَا يَكِي شَدَنْ قَبْلَ وَ دَبَرَ زَنْ.

فَصَمْ فَصْمِ، اِنْفِصَام بَرِيدَه شَدَنْ، شَكْسَتَه شَدَنْ فَقَدِ اِسْتَمْسَكَ بِالْعَرْوَةِ الْوُثْقَى لا اِنْفِصَامَ لَهَا بَقَرَه ۲۵۶.

فَصَنْ فَصَنْ شَكْسَتَنْ، پَرَاكِنَه شَدَنْ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهُوَا اِنْفَضُوا إِلَيْهَا جَمِعَه ۱۱؛ فِضَّهَ نَقَرَه وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الْذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ تَوبَه ۳۴.

فُورَ فُورَ جَوْشَش شَدِيدَ آتشَ يا غَضَبَ وَ يا دِيَگَ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرَنَا وَ فَارَ التَّنُورُ هَودَ ۴۰ وقتَيِ فَرَمَانِ ما رَسِيدَ وَ تَنُورِ جَوْشِيدَنْ گَرَفتَ؛ سَمِعُوا لَهَا شَهِيقَا وَ هِيَ تَغُورُ مَلَكَ ۷ وقتَيِ بَهْ جَهَنَمَ اِنْدَاخْتَه شَوَنَدَ صَدَائِي وَ حَشْتَنَاكِي مِي شَوَنَدَ وَ آنَ پَيوسَتَه مِي جَوْشَدَ.

- فُورِي وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا آلَ عَمَرَانَ ۱۲۵ اِگَرَ دَشَمَنَ بَهْ هَمِينَ زَوَدَيِ بَرَ شَما بِيَادِ...

فَنَّ فَنَّ جَ أَفَنَانَ شَاخَهَاتِي كَه بَرَگَشَ تَازَهَ يا رَنَگَي باشَدَ ذَوَانَ أَفَنَانِ رَحْمَنَ ۴۸.

فَنَدَ تَفْنِيدَ نَظَرَ كَسِي را ضَعِيفَ دَانِسَتَنَ لَوْلَا آنَ تُفَنِّدُونَ يَوسَفَ ۹۴ يَوسَفَ را اِحْسَاسَ مِي كَنَمَ اِگَرَ مَرَابَه نَادَانِي نَسْبَتَ نَدَهِيدَ.

قَتَرَ قَتَرَ تَنَگِي در مَعِيشَتِ، ضَدَ اِسْرَافَ وَالَّذِينَ إِذَا اِنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً فَرَقَانَ ۶۷؛ قَتَورَ بَخِيلَ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورَا اِسْرَاءَ ۱۰۰؛ مُقْتَرَ تَنَگَدَسَتَ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ بَقَرَهَ ۲۳۶؛ قَتَرَ دَوَدَيِ كَه از سَوْخَتَنَ چَوبَ وَ يا كَبَابَ بَلَندَ مِي شَوَدَ. تَرْهَقُهَا قَتَرَهَ عَبَسَ ۴۱ دَوَدَ تَارِيَكِي گَناهَكَارَانَ را پَوشَانَدَه استَ.

قَثَا قِيَاهِ خِيَارِ مِنْ بَقْلِهَا وَ قِنَاهِهَا وَ فُومِهَا بَقَرَهَ ۶۱

قَحْمَ قَحْمَ بَزَرَگَ قُحُومَ سَالَخُورَدَه اِقْتَحَامَ قَرَارَ گَرْفَتَنَ در سَخْتَنِي، سَخَتَ فَلَا اِقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ بَلَدَ ۱۱ ولَى اِنْسَانَ از گَرْدَنَه سَخَتَ نَگَذَشَتَ؛ هَذَا فَوْجُ مُقْتَحِمٍ مَعَكُمْ صَ ۵۹ به طَاغِيَانَ گَوِينَدَ اِينَ گَروَهِي اَسْتَ كَه هَمَراهَ شَما وَارَدَ جَهَنَمَ سَخَتَ مِي شَوَنَدَ.

قَذَفَ قَذَفَ اِنْدَاخْتَنَ، پَرَتَابَ كَرَدَنَ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ طَهَ ۳۹ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّغْبَ اِحْزَابَ ۲۶.

قَرْحَ قَرْحَ زَخَمَ خَارِجِيَ وَ قَرْحَ زَخَمَ درُونِيَ مَانِنَدَ دَمَلَ قَرْحَ جَرَاحَتَ إِنْ يَمْسِسْكُمْ قَرْحَ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحَ مِثْلُهُ آلَ عَمَرَانَ ۱۴۰؛ قَرْحَ درَدَ.

قَرْضَ قَرْضَ بَرِيدَنَ، قَطَعَ كَرِدَنَ، دورَ شَدَنَ وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ كَهْفَ ۱۷ هَنَگَامَ غَرَوبَ، خَورَشِيدَ از آنَهَا كَنَارَه مِي گَرَفتَ.

قرف اِقتَرَافَ كَنْدَنْ پُوست درخت يا كَنْدَنْ پُوست زخم، به استعاره برای اكتساب خوب يا بد بکار می رود
وَلَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ انعام ۱۱۳، و انجام دهنده هر گناهی که بخواهند انجام دهنده؛ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً تَزِدْ
لَهُ فِيهَا حُسْنًا سوری ۲۳

قسّ قُسّ جستجوی چیزی شبانه قسقاس، قسقس راهنمای شب قسیس پیشوای دینی مسیحیان ذَلِكَ بِأَنَّ
مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْبَانًا مائدہ ۸۲

قسرا قسرا غلبه قسروءَ شیر بیشه فَرَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ مدثر ۵۱ در قیامت مکذبان چون گورخرانی رمیده اند که از
شیر فرار می کنند.

قصص قَصَفَ شکست قاصف باد شدیدی که همه چیز در هم شکند فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الْرِّيْحِ اسراء ۶۹
آیا در امان هستید از اینکه تند بادی کوبنده بر شما فرستد.

قضّ قضّ خراب شدن فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَاقَمَهُ كَهْفٌ ۷۷

قططف قططف چیدن قطف ج قطف میوه چیده شده قطوفها ذاتیه حaque ۲۳ میوه های در دسترس و ذلت
قطوفها تَذْلِيلًا انسان ۱۴ چیدن میوه های بهشتی آسلن آسان است.

قطمر قطمیر نقطه ای کوچک در پشت هسته خرما، چیز بی ارزش و کم وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ
مِنْ قِطْمِيرٍ فاطر ۱۳ آنچه شما به جای خدا می خوانید مالک اثر پوست هسته خرما نیستند.

قطن قطن پنبه؛ قطون محل اقامات؛ قطن بالای ران و زیر کمر؛ قطن بین دو ران انسان؛ یقطین گیاهی
بدون ساقه که بر زمین پخش شود مانند خیار، خربزه و کدو وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ صفات ۱۴۶

قلد قلد تابیدن قلائد تابیده شده ای که به گردن می اندازند وَالْأَهْدِيَ وَالْأَلْقَائِ مائدہ ۲ قربانی که به
گردنش چیزی آویزان می کردنده، و گردن را احاطه می کند؛ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ زمر ۶۳، چیزی که
آسمان ها و زمین را احاطه می کند از آن اوست شاید مراد تکیه آسمان ها و زمین باشد.

قمص قمص ج قمص و أقْمِصَةٌ و قُمْصَانٌ پیراهن اذْهَبُوا بِقَمِصِيَ هَذَا يوسف ۹۳

قמטר قمطیر شدید یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا انسان ۱۰.

قمع قمع قهر؛ مِقْمَعَةٌ ج مَقَامِعٌ گرز وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ حج ۲۱

قنتار قنطرة، پل قنطره مال زیاد چون همانند پل، زندگی با آن جریان می یابد. مبلغ قنطره چهل
اوچیه، دویست اوچیه، هزار و یا دویست دینار و پر پوست گاو طلا گفته شده است و مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ
تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ آل عمران ۷۵

قلى قلى بغض ما وَدَعَكَ رِبَكَ وَمَا قَلَى ضَحِي ۳ پروردگارت تو را رها نکرده و به تو خشم ننموده است؛ قالی ج قالین اسم فاعل، دشمنی کننده قال اینی لِعَمْلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ شعراء ۱۶۸ لوط به قومش گفت من دشمن عمل شما هستم.

قوع قاع، قیع ج قیعان زمین هموار فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفَصَفًا طه ۱۰۶ خدا زمین را صاف و بی آب و گیاه رها می سازد؛ کَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ نور .۳۹

قنو قِنوان شاخهای که شاخهای کوچکتر داشته باشد مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَائِيَّةٌ انعام ۹۹ کبب کَبَّ به رو انداختن فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ نمل ۹۰؛ مُكِبٌّ به رو افتاده آفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ اهدی ملک ۲۲؛ کُبِكِب واژگون، نگونسار فَكُبِكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُنَ شعراء ۹۴ معبدان دروغین و پیروان گمراهشان در آتش نگونسار می شوند.

کتب کَثِيب ج کُثُب و کُثْبَان تپهای از شن وَ كَانَتِ الْجِبالُ كَثِيبًا مَهِيلًا مزمل ۱۴ کوهها به صورت شن نرم در می آید.

کدح کَدْح تلاش با رنج یا آیه‌الإنسانُ إِنَّكَ كَادَحَ إِلَى رِبَكَ كَدْحًا انشقاد ۶.

کشط کَشْط پوشش چیزی را برداشتن وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ تکویر ۱۱، وقتی پرده از آسمان برداشته شود.

کفت کِفات جمع کردن، محل جمع آلْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا مرسلات ۲۵ آیا زمین را محل اجتماع انسان‌ها قرار ندادیم.

کمه کَمَه کوری آکمه ج کُمَه کور مادر زاد وَأَبْرِيُّ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ آل عمران ۴۹.

کن کِنَّ ج آکنان چیزی که در آن چیزی را مخفی کنند، پناهگاه وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ آکناناً نحل ۸۱ وَ رِبَكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ قصص ۶۹؛ کِنان ج آکنه پوششی که چیزی در آن مخفی کنند وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ آكِنَّهُ آنْ يَفْقَهُهُ انعام ۲۵ بر دلهای منافقین پوششی قرار دادیم تا (توحید را) نفهمند مَكَنُون پوشیده کَانَهُنَّ بِيَضْ مَكَنُون صفات ۴۹ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْتُونٍ واقعه ۷۷ و ۷۸.

کنس کَنَس نهان؛ کانس ج کَنَس پنهان شونده الْجَوَارِ الْكَنَسِ تکویر ۱۶ ستارگانی که از دیده‌ها پنهان شوند.

کههل کَهْل موی سفید، بین سی تا چهل سالگی، کسی که موی سفیدش آشکار شد وَيَكَلِمُ النَّاسِ فِي الْمَهْدِ وَ کَهْلًا آل عمران ۴۶.

لزب لازب ثابت، چسبنده إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ صفات ۱۱.

لَهَ لَدَد دشمنی آلد دشمنی سرسخت وَ هُوَ الْأَلْخَصَام بقره ۲۰۴ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدَّاً مریم ۹۷ قرآن را بر تو آسان ساختیم تا دشمنان سرسخت را به آن انذار دهی.

لُغَبٌ لُغُوبٌ سختٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ق ۳۸ در خلقت آسمان‌ها و زمین سختی به ما نرسیده لا يَمْسِنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمْسِنَا فِيهَا لُغُوبٌ فاطر ۳۵ در بهشت نه رنجی به ما رسد و نه سختی.

لَفْتَ لَفْتَ بِرْگَرْ داندن قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا يونس ۷۸.

لَوْدَ لَوْدَ پناه بردن قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِأً نور ۶۳ يعني خدا کسانی که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند می‌داند.

لَمْحٌ در خشش كَلْمَحِ الْبَصَرِ نحل ۷۷.

لَوْيَ لَوْيَ بِرْگَرْ داند لَوْوَا رُؤْسَهُمْ منافقون ۵ يَلْوُونَ السِّنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ آل عمران ۷۸ برخی یهودیان، هنگام تلاوت کتاب خدا، زبان خود را می‌گردانند تا تصور کنی آنچه می‌خوانند کتاب خداست لَيَّا بِالسِّنَتَهُمْ نساء ۴۶ برخی یهودیان، حقایق را با زبان خود می‌گردانند دروغ گفت.

لَهْتَ لَهْتَ در آوردن زبان به خاطر تشنگی و خستگی فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ اعراف ۱۷۶.

محض مَحْصَ خالص کردن، زدودن عیب لِيمَحَصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا آل عمران ۱۴۱.

مَخْرُ شَكَافْتُنَ مَخَرَتِ السَّفِينَةِ كَشْتَى دریا را شکافت وَتَرَى الْفُلُكَ مَوَاحِرَ فِيهِ نحل ۱۴.

مَشْجَجَ مَشْجِجَ جَ أَمْشاجَ مَخْلُوطَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجِ انسان ۲ نطفه‌ای که خدا در آن نیروهای گوناگونی به هم آمیخته است.

مَعْزَجَ مَعْزِجَ جَ أَمْعَزَ وَ مَعِيزَ بَزَ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ انعام ۱۴۳.

مَطَّى تمَطَّى راه رفتن با تکبر ۳۳ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى قیامت متكبرانه به سوی خانواده‌اش قدم بر می‌داشت.

مَكْوَ مُكَاءَ سوت زدن، صغير کشیدن وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءَ وَ تَصْدِيَّهُ انفال ۳۵.

مَعِيَ مَعِيَ جَ أَمْعاءَ روَدَه وَ سُقُوا مَاءَ حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَائَهُمْ محمد(ص) ۱۵.

مَيْرَ مَيْرَهُ خوراک وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا يوسف ۶۵ بنیامین را با ما روانه کن تا برای خانواده خود خوراکی تهیه کنیم.

مَوْرَ مَوْرَ حَرَكَتْ به شتاب يَوْمَ ثَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا طور ۹.

نَأَى نَأَى اعراض کردن، دور شدن وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَنَأِ بِخَانِيَهِ اسراء ۸۳.

نَبِرَ نَبِرُ لقب تَنَابِرَ بر یکدیگر لقب گذاشتند وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ حجرات ۱۱.

نَتَقْ جَذْبَ كَرْدَنْ، كَشِيدَنْ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوَقَهُمْ اعْرَافَ ۱۷۱ وقتی کوه را چون سایبانی بر سرشان کشیدیم (بلند کردیم).

نَسْفَ نَسْفٍ چِیزی از بَیْخَ کَنْدَنْ يَنْسِفُهَا رَّبِّی نَسْفًا طَهَ ۱۰۵ پَرْوَرْدَگَارَمْ کَوْهَهَا رَا مَتْلَاشِی مَیْ کَنْدَنْ.

نَشْطَ نَشْطَ حَرْكَتَ از جَایِی به جَایِی، بَیْرَوْنَ کَشِيدَنْ دَلَوْ از چَاهَ، گَرْهَ زَدَنْ طَنَابَ وَالْتَّاسِطَاتِ نَشْطًا نَازِعَاتَ ۲ ستارَگَانِی کَه از شَرْقَ بَه غَربَ وَ بَعْكَسَ در حَالَ حَرْكَتَ هَسْتَنَدَنْ یَا مَرَادَ فَرْشَتَگَانِی است کَه رَوْحَ از بَدَنَ خَارَجَ مَیْ کَنْدَنْ چَنَانِچَه دَلَوْ از چَاهَ، یَا فَرْشَتَگَانِی کَه اَمُورَ رَا بَه هَمَ گَرْهَ مَیْ زَنَنَدَنْ.

نَعْسَ نَعْسَ خَوَابَ سَبَکَ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمَّ أَمَّةَ نُعَاصَ آلَ عَمَرَانَ ۱۵۴.

نَفْشَ نَفْشَ پَرَاکَنَدَنْ، زَدَنْ پَنَبَهِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنْمُ الْقَوْمِ اَنْبِيَاءَ ۷۸ وقتی دَاوَدَ وَ سَلِيمَانَ(ع) در بَارَهَ کَشْتَزَارِی کَه گَوْسَفَنَدَانَ بَیْ چَوَپَانَ پَرَاکَنَدَه بَوْدَنَدَنْ، قَضَاؤَتَ مَیْ کَرْدَنَدَنْ. مَنْفُوشَ پَنَبَهِ حَلَاجِی شَدَهَ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ قَارَعَهِ ۵.

نَوْشَ تَنَاؤُشَ گَرْفَتَنْ، دَسَتَ يَافَتَنَ وَ آنَى لَهُمُ التَّنَاؤُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَبَأً ۵۲ چَگُونَهَ مَیْ تَوَانَنَدَنْ از دورَ بَه اِيمَانَ دَسَتَ يَابَنَدَنْ.

وَأَلَ مَوْئِلَ پَنَاهَگَاهَ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا كَهْفَ ۵۸.

وَشَى شِيَءَ رَنَگَ، رَنَگَ مُخْتَلِفَ بَا رَنَگَ اَصْلَى مُسْلَمَةً لَا شِيَءَ فِيهَا بَقَرَهِ ۷۱.

وَطَأَ وَطَىْءَ قَدَمَ نَهَادَنْ وَ أَرْصَأَ لَمْ تَطْؤُهَا اَحْزَابَ ۲۷، بَه اِسْتَعَارَهَ بَه مَعْنَای پَابِرْجَا وَ اسْتَقَامَتِ إِنَّ تَأْشِيَةَ الْأَلَيْلِ هَیَ أَشَدُّ وَطَأً مَزْمَلَ ۶ نَمَازَ شَبَانَهَ پَابِرْجَاتِرَ اَسْتَ (نَمَازَ شَبَ موَافَقَتَ بَيْشَتَرِی با مَثَلًا دَلَ اِنسَانَ بَا اِيمَانَ دَارَدَ)، موَاطَأَهَ موَافَقَتَ يُحَلِّلُونَهَ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهَ عَامًا لِيُوَاطَأِتُوا عِدَّةَ مَا حَرَمَ اللَّهُ تَوَبَهِ ۳۷ يَكَ سَالَ مَاهَ حَرَامَ رَا حَلَالَ وَ يَكَ سَالَ حَرَامَ مَیْ کَنَنَدَنْ تَا موَافَقَ مَاهَهَايَ حَرَامَ باشَدَ.

وَلَجَ وَلَجَ دَخُولَ وَلَوْجَ دَخُولَ در جَایِ تنَگَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمَّ الْخِيَاطِ اَعْرَافَ ۴۰؛ وَلِيَجَهَ فَرَدَ مُورَدَ اَعْتَمَادَ وَغَيْرَ خَوِيشَانَوَنَدَ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَارَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجَهَ تَوَبَهِ ۱۶.

هَنَّ هَرَّتَكَانَ شَدِيدَ وَ هُزُّى إِلَيْكِ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ مَرِيمَ ۲۵ اِهْتَرَازَ تَكَانَ خَورَدَنَ فَإِذَا أَنْزَلَنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اَهْتَرَّتَ وَ رَبَّتَ وَأَنْبَتَتَ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهْيَجِ حَجَ ۵ وقتی آبَ بَارَانَ بَرَ آنَ مَیْ فَرْسَتِیَمَ، زَمِينَ بَه حَرْكَتَ در مَیْ آيَدَ وَ از هَرَ نوعَ گَيَاْهَانَ زَيْبَا مَیْ روِيَانَدَنْ.

هَشْمَ هَشْمَ شَكَسْتَنَ چِيزَ سَسَتَ هَشِيمَ بَه مَعْنَای مَفْعَولَ، شَكَسْتَهَ شَدَهَ فَأَصْبَحَ هَشِيمَا تَذْرُوَهُ الرِّيَاحُ كَهْفَ ۴۵ زَنَدَگَیِ دَنِیَا چَونَ گَيَاْهَی است کَه بعدَ از مَدَتِی مَیْ خَشَكَدَ وَ بَادَ آنَ رَا مَیْ پَرَاکَنَدَ؛ هَاشِمَهَ زَخَمَ سَرَ کَهَ بَه شَكَسْتَنَ اَسْتَخَوَانَ سَرَ بَرَسَدَ.

هَضْم هَضْم درهم آمیخته و زُرُوعٍ و نَحْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ شعراء ۱۴۸، در بهشت زراعت‌هایی است که میوه‌هایش برهم چیده شده است؛ به استعاره به معنای ستم و نقص حق فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا طه ۱۱۲ هر مومنی کار شایسته کند، نه از ظلم می‌ترسد و نه کم شدن حقش.

هَمْدَهَمْد خاموش شدن آتش ارض هامدۀ زمین خشک وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً حج ۵.

هور هُور انهدام، سقوط فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ توبه ۱۰۹ کسی که بنیادش را بر پرتوگاه سقوط قرار داده در آتش جهنم بیفت؛ هار اسم فاعل، سقوط کننده عَلَى شَفَاعَ جُرْفِ هَارِ توبه ۱۰۹ کسی که بنیادش را بر پرتوگاه سقوط قرار داده است.

هِيج هِياج خشک شدن ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا زمر ۲۱.